

شکاکیت: نقدی بر ادله

□ دکتر علی عسگری یزدی

□ قم: بوستان کتاب (مرکز نشر دفتر تبلیغات اسلامی)

□ چاپ اول، ۱۳۸۱، ۲۷۱ ص

فرشاد فرشته‌صنّعی

شک‌گرایی از اساسی‌ترین محورهای معرفت‌شناسی است که دارای پیشینه‌ای طولانی است. برخی گفته‌اند اساساً معرفت‌شناسی با شک‌گرایی آغاز شده است. براساس شک‌گرایی، انسان می‌تواند جویای معرفت باشد اما ممکن نیست بدان دست یابد. فلسفه غرب در چند مرحله با این دیدگاه مواجه بوده است. شک‌گرایی، نخست در یونان باستان مطرح شد و بار دیگر در رنسانس احیا گردید و در بحث‌های الهیاتی و فلسفی آن دوران نقش ایفا کرد و سپس در دوران جدید توسط دکارت به شکل بحثی فلسفی و آکادمیک درآمد و افرادی مانند هیوم و کانت این دیدگاه را تقویت نمودند. در قرن بیستم، بحث درباره‌ی این دیدگاه به شکل گسترده‌ای در قالب کتب و مقالات ادامه دارد.

کتاب شکاکیت: نقدی بر ادله، درصدد ارائه و ارزیابی آرا و ادله شکاکان و نیز فلسفه‌هایی است که به‌نوعی به شک‌گرایی منجر شده‌اند. این کتاب دارای هفت فصل است. در سه فصل اول، کلیاتی

درباره شک‌گرایی بیان می‌شود و مروری بر آرا و ادله شکاکان قدیم و نیز سوفسطائیان صورت می‌گیرد. در سه فصل بعدی، اندیشه‌های فلسفی سه فیلسوف بزرگ یعنی دکارت، هیوم و کانت مورد کنکاش قرار می‌گیرد. در فصل هفتم، مهم‌ترین دلایل شکاکان ارائه و سپس نقد می‌شوند. نام فصل اول کتاب، شکاکیت است. در این فصل، تعریف شک‌گرایی و معرفت‌شناسی ارائه می‌شود. مؤلف با ذکر اطلاعات گوناگون معرفت، اظهار می‌دارد موضوع معرفت‌شناسی، معرفتی است که متعلق گزاره‌ها است. وی به‌طور مختصر، این موضوع را تحلیل می‌کند. در ادامه، مؤلف شکاکیت را به شک‌گرایی استدلالی، سؤالی و مستند به طرز تلقی تقسیم می‌کند و ضمن توضیح هر قسم، آنها را مورد نقد قرار می‌دهد. آنگاه تقسیم شک‌گرایی به عام و فراگیر (global) و خاص (local) را ذکر می‌کند. شک‌گرایی خاص به شکاکیتی اطلاق می‌شود که انسان را در حوزه یا حوزه‌های خاصی از کسب علم و معرفت ناتوان تلقی می‌کند. مؤلف مهم‌ترین حوزه‌های شک خاص را اخلاق، دین و گزاره‌هایی درباره آینده می‌داند. این فصل با بیان چند نکته و با ذکر اجمالی دوره‌های مختلف شک‌گرایی به پایان می‌رسد.

شک‌گرایی قدیم یا اولیه، بیش از پنج قرن در یونان و روم قدیم رواج داشت و در دو مکتب پیرونی و آکادمیک رشد یافت. در فصل دوم، با عنوان شکاکیت قدیم این دو مکتب بررسی می‌شود. براساس نخستین مکتب شک‌گرایی - که پیرون الیسی آن را مطرح کرد - کوشش برای پرهیز از اعتقاد ناموجه، معقول‌تر از تلاش جهت کسب معرفت موجه است. مؤلف به زمینه‌هایی که موجب شکل‌گیری این مکتب شد اشاره می‌کند و تعلیمات پیرون و پیروانش را بیان می‌نماید. در ادامه، استدلالی که سکستوس امپیریکوس برای شک‌گرایی نقل کرد و آن را به پیرون نسبت داد بیان می‌شود. نویسنده در مقام توضیح شک‌گرایی آکادمیک اظهار می‌دارد بر آکادمی افلاطون چند دوره گذشته است، در دوره اول، به‌طور جدی با شک‌گرایی مخالفت می‌شد. شکاکیت در دوره دوم به تدریج مطرح شد و در دوره سوم یا آکادمی جدید، سایه شدیدی از شک‌گرایی بر آکادمی افکنده شد. مؤلف با توضیح هر دوره برخی آرا را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. این فصل با تقسیم شک‌گرایی به جدلی و تجربی ادامه می‌یابد. به اعتقاد مؤلف، مهم‌ترین نمایندگان شک‌گرایی جدلی، آنزیدموس کنوسوسی و آگریپا هستند. آنزیدموس ادله شک‌گرایان را در قالب ده دلیل جمع‌آوری کرد و تلاش نمود تا ناتوانی عقل و عدم امکان معرفت را اثبات کند. آگریپا پنج دلیل برای اثبات موضع شکاکانه خود بیان نمود که مؤلف، آنها را جامع‌ترین و دقیق‌ترین ضابطه برای استدلال شکاکان به حساب می‌آورد. وی پس از ارائه ادله فوق به

شک‌گرایی تجربی می‌پردازد و اظهار می‌کند شک‌گرایان تجربی به دلیل پزشک بودن، با نفی علم تلاش می‌کردند تا طب را جایگزین فلسفه کنند. فصل دوم با نگاهی به ادله سکستوس امپیریکوس و بیان جنبه‌های سلبی و ایجابی و نیز ویژگی‌های شک‌گرایی تجربی به پایان می‌رسد.

سوفسطایی، نام فصل سوم است. در این فصل زمینه‌های شکل‌گیری سوفسطایی‌گری بیان؛ و ادعای سوفسطائیان بررسی می‌شود. به اعتقاد نویسنده، اختلاف آرای فیلسوفان در باب اصل نهایی اشیا؛ و نیز آشنایی فزاینده مردم یونان از فرهنگ و تمدن غیر یونانی موجب شد تا توجه از عالم عین به فاعل شناسا تغییر کند و این تغییر در ابتدا میان سوفسطائیان بیان شد. ادعاهای سوفسطائیان دارای سه قسمت عمده است: (۱) چیزی در خارج ذهن وجود ندارد؛ (۲) اگر هم باشد قابل شناختن نیست؛ و (۳) بر فرض آنکه شناختنی باشد قابل شناساندن به دیگران نیست. مؤلف به ترتیب، هریک از این سه ادعا را بررسی می‌کند. در ادامه فصل، آرای پروتاگوراس و گرگیاس که از نمایندگان این دیدگاه شمرده می‌شوند بیان می‌شود. نویسنده با ناهمخوان دانستن سخن افلاطون درباره پروتاگوراس در رساله تئوس [= ثنای تتوس] با سخن افلاطون در رساله پروتاگوراس به بررسی آن می‌پردازد. این فصل با بیان استدلال گرگیاس بر شک‌گرایی به پایان می‌رسد.

سه فصل بعدی کتاب به آرای دکارت، هیوم و کانت اختصاص دارد، چرا که به اعتقاد مؤلف، اگر اندیشه‌های این سه فیلسوف را شک‌گرایانه ندانیم لاقلاً این است که این اندیشه‌ها به نحوی به شک‌گرایی یاری رسانده‌اند. در فصل چهارم با عنوان شک دستوری: شکاکیت دکارتی، اندیشه‌های دکارت بررسی می‌شود. نویسنده اندیشه دکارت را به دلیل مطرح نمودن شک دستوری و نیز به دلیل دوگانه دانستن ذهن و عین که زمینه شک‌گرایی را پی‌ریزی می‌کند در زمره اندیشه شک‌گرایان قرار می‌دهد. مؤلف در بیان زمینه‌های شک دکارتی اظهار می‌دارد پس از کنار رفتن اسکولاستیک، با دو نگرش زیر، بازگشتی به کتاب مقدس و مسائل اخلاقی صورت گرفت: بی‌اعتبار ساختن فلسفه و نقد آن؛ و پایان یافته تلقی کردن دوران فلسفه. این امر، زمینه شک‌گرایی فلسفی در اواخر قرون وسطا تا قرن هفدهم را فراهم ساخت. در این اوضاع، دکارت درصدد نجات فلسفه برآمد. وی در تأمل اول از کتاب تأملات به تبیین شک دستوری در دوازده مرحله پرداخت و در تأمل دوم کوشید تا از شک خارج شود و یقین را اثبات نماید. مؤلف در فصل چهارم به بیان زمینه‌های اندیشه دکارت و نیز تبیین مراحل دوازده‌گانه استدلال دکارت بر

شک‌گرایی و نهایتاً به ارزیابی استدلال دکارت بر شک‌گرایی می‌پردازد. به اعتقاد نویسنده، با فرض شک نمی‌توان احتمال واقعیت‌دار بودن یا نبودن آنها را پذیرفت زیرا وقتی می‌توانیم چیزی را واقعی ندانیم که پیش از آن واقعیت‌دار بودن را درک کرده باشیم. اگر الگویی از واقعی یا غیرواقعی بودن نداشته باشیم شک هم نمی‌توانیم داشته باشیم. در نتیجه، شک روشی، امری ناممکن است زیرا هیچ‌گاه نمی‌توانیم همزمان در همه چیز شک کنیم بلکه دست‌کم به چیزی باید یقین داشته باشیم و اگر چنین شد شک، مغبر یقین نخواهد بود. در پایان فصل چهارم، به جهت شباهت شک دکارتی با برخی آرای غزالی؛ شک غزالی مطرح می‌شود. نویسنده در این موضع به تفاوت‌های شک دکارتی با شک غزالی اشاره می‌کند.

شکاکیت هیوم، عنوان فصل پنجم است، هیوم و کانت در قرن هجدهم تحت تاثیر رشد علم بودند. هیوم جنبه تجربی علم را مهم تلقی کرد. نویسنده اظهار می‌کند استدلال هیوم بر شک‌گرایی بر سه مقدمه استوار است: (۱) معرفت تنها از راه انطباق تصور به دست می‌آید؛ (۲) معرفت تنها یا بهره‌گیری از چند قانون کلی، ممکن است؛ و (۳) قانون کلی به دست آمدنی نیست. مباحث فصل پنجم در واقع شرح و بسط این مقدمات می‌باشند. مؤلف ابتدا، مباحثی را به انطباعات و تصورات، تداعی تصورات، تصور جوهر، معانی نسبت، انواع نسبت و گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی اختصاص می‌دهد، به اعتقاد هیوم، گزاره‌های مبین امور واقع، گزاره‌هایی ترکیبی اند که صدقشان مبتنی بر اصل یکنواختی عملکرد طبیعت است. اما صدق این اصل، ضروری نیست. بدین‌سان از دید هیوم در علوم تجربی صرفاً حجت احتمالی وجود دارد. از آنجا که اصل یکنواختی عملکرد طبیعت، یک باور است، ویژگی‌های باور نیز در این فصل بیان می‌شود. نویسنده ذکر می‌کند به اعتقاد هیوم ما نمی‌توانیم وجود اجسام را مستقل از ادراکات خودمان اثبات نماییم اما در عمل چاره‌ای نداریم جز آنکه آنها را موجود فرض کنیم. از دید هیوم، به واسطه ویژگی ثبات و همسازی در طبیعت است که، متخیله و وهم و نه عقل و حواس، این باور را در ما پدید می‌آورند. در ادامه، مؤلف از جنبه‌های مختلف به نقد و بررسی دیدگاه هیوم درباره علیت می‌پردازد. هیوم معتقد است تصور علیت ناشی از انطباعات حسی نیست بلکه صرفاً عادت است که از درک مجاورت و تعاقب دائم دوشیء پدید می‌آید و سپس تعمیم می‌یابد. بنابراین، علیت، امری تجربی نیست و ضرورتی هم که در این باب مطرح است نه در جهان خارج بلکه در ذهن وجود دارد. مؤلف همه این آرا را نقد می‌کند و در این راستا، نقدهایی را از وایتهد و توماس رید نقل می‌کند. به جهت مشابهت دیدگاه‌های اشاعره با دیدگاه‌های هیوم در باب نفی علیت، مؤلف در پایان این فصل آرا و

ادله اشاعره را در این باره از منابع کلامی بیان می‌کند و سپس به بررسی و ارزیابی آنها می‌پردازد. نام فصل ششم، شکاکیت کانتی است. در این فصل به آرای معرفتی کانت اشاره می‌شود. به اعتقاد مؤلف، کانت در فلسفه جدید از اهمیت برخوردار است تا آنجا که به دلیل تاثیر فراوانش بر فیلسوفان پس از خود، فلسفه جدید را به دو دوره قبل و پس از کانت تقسیم می‌کنند. مؤلف در این فصل تلاش می‌کند نشان دهد که کانت زمینه اندیشه‌های شک‌گرایانه را به صورت پیچیده‌تری مطرح ساخته است. به عقیده وی کانت با پذیرش و تعمیم اشکال هیوم در باب علیت و پیشینی کردن مقولات و نیز ناتوان دانستن عقل از درک شیء فی نفسه، به نوعی، شک‌گرایی را در اندیشه فلسفی خود راه داد. کانت در فرایند شناخت، ذهن را نیز دخالت داد. وی برای ذهن چهارده مقوله قایل است. مواد معرفت از خارج وارد ذهن می‌شوند و پس از پوشیدن لباس زمان و مکان، وارد فاهمه می‌گردند و مفاهیم فاهمه را می‌پذیرند. این مقولات ذهنی، پیشینی‌اند یعنی پوشش‌هایی‌اند که ذهن بر داده‌ها می‌افزاید، از این رو، ذهن مانند لوح صاف و آینه‌ای نیست که خارج را آن‌طور که هست به ما بنمایاند. به عبارت دیگر نمی‌توان ادعا کرد که معلومات ذهنی، مطابق با همان چیزی است که در خارج وجود دارد و این ناتوانی ذهن از شناخت مطابق با خارج، همان ادعای شک‌گرایان است. به عقیده کانت، ذهن آدمی تنها امکان شناخت نمود و پدیدار را دارد و از شناخت بود و دیدار محروم است. در ادامه این فصل، دیدگاه کانت در باب مابعدالطبیعه و دو تفسیری که در این باره وجود دارد نیز بیان می‌گردد. همچنین دیدگاه کانت در باب علیت با دیدگاه‌های هیوم و دکارت مقایسه می‌شود. نویسنده اظهار می‌دارد ابتدا در میان فیلسوفان چهار نوع علت وجود داشت و پس از آن به دو علت صوری و فاعلی تقلیل یافت و سپس فقط علت فاعلی باقی ماند که هیوم آن را تجربی می‌دانست و کانت آن را از مقولات فاهمه. اصول موضوعه تفکر تجربی؛ و روش نقادی کانت در عقل و حس نیز در این فصل توضیح داده می‌شوند. به عقیده نویسنده، کانت همانند ارسطو از روشی بین عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی پیروی می‌کند. فلسفه نقادی کانت در عین حال که به ادراکات حسی توجه دارد به احکام عقلی نیز تکیه می‌کند. این فصل با بیان موارد تعارض احکام عقل انسان و مسائل مابعدالطبیعه پایان می‌پذیرد.

در فصل هفتم یعنی آخرین فصل کتاب، مؤلف به نقد و بررسی مدعای شک‌گرایان و استدلال‌های آنها می‌پردازد. مؤلف در مقام نقد ادعای شک‌گرایانه اظهار می‌دارد مدعای شک‌گرا نمی‌تواند درست باشد زیرا اگر این مدعا، گزاره‌ای درست باشد خود را نقض خواهد کرد. همچنین صرف استدلال کردن، ناقض ادعای شک‌گرا است چرا که در هر استدلالی، مقدمات استدلال باید

از قبل پذیرفته شده باشد. همچنین اقامه استدلال به معنای اعتقاد به اصل علیت است. مؤلف در ادامه سه مطلب مستنتج از آرای شکاکان را بیان و نقد می‌کند. وی سپس به بررسی استدلال‌های شک‌گرایی می‌پردازد. استدلال اول از راه خطای در حواس و به کارگیری اصل تعمیم‌پذیری است. به اعتقاد نویسنده، وجود خطا به معنای عدم امکان معرفت نیست. همچنین به کارگیری اصل تعمیم‌پذیری، تلویحاً متضمن یقین به امکان خطا، و نیز یقین به ناسازگاری شک و یقین است. در ادامه این فصل، استدلال هیوم برای شک‌گرایی - که قبلاً گذشت - و نیز استدلال از راه اختلاف عقاید و آرا برای شک‌گرایی نقل و سپس نقد می‌گردد. مؤلف سپس اظهار می‌دارد هیلاری پاتنم با توجه به رشد فزاینده علوم الکترونیک استدلالی را به نفع شک‌گرایی بیان می‌کند که تقریر آن به «مغز در خمره» معروف شده است. وی با ذکر تقریر این روایت جدید به نقد آن می‌پردازد. وی همچنین دلیل دیگری برای شک‌گرایی با عنوان «همه یا هیچ» ذکر می‌کند. این فصل با توضیح مسئله اثبات‌ناپذیری حجیت شناخت؛ دفاع‌ناپذیری از شک‌گرایی؛ نقد و بررسی ظن‌گرایی و ادامه می‌یابد. در پایان، برداشتی از قرآن درباره شک‌گرایی ذکر می‌شود. به اعتقاد نویسنده، از آیات مختلف قرآن مجید استفاده می‌شود که حصول علم یقینی نه تنها برای همه افراد بشر ممکن است بلکه پیروی از علم یقینی مطلوب می‌باشد. خداوند عقل و حواس را ابزار معرفت قرار داده و به تحصیل آن ترغیب نموده است.

کتاب شکاکیت: نقدی بر ادله کتابی است سلیس و روان. در تالیف این کتاب به منابع دست اول فراوانی استناد شده است. رویکرد کتاب نقادانه است و در جای جای کتاب، مؤلف به نقد اندیشه‌های شک‌گرایانه می‌پردازد. وجود ملاحظات تطبیقی از ویژگی‌های این کتاب به شمار می‌آید. کوشش مؤلف با توجه به کمبود منابع فارسی در این زمینه، با ارزش و درخور ستایش است. البته اگر نویسنده در بحث شک خاص، مسئله «اذهان دیگر» را ذکر می‌نمود و اگر در ملاحظات تطبیقی به «پاسخ‌های ابن سینا، فخر رازی و محقق طوسی به شک‌گرایی» اشاره می‌کرد و همچنین اگر در مقام پاسخ‌گویی به شک‌گرایی، تمسک به فهم متعارف یا عقل سلیم را مطرح می‌کرد؛ بر غنای کتاب می‌افزود.